

هو العليم

مباحثاتی پیرامون زمان در عوالم وجودی

و شرح آیه ﴿خَلَقَ السَّمُوتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و دهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

بهتر است به جای این بحث، بحث عقلی را تمام کنیم، إن شاء الله از جلسات آینده درس مباحث نقلی را بحث کنیم.

در نظرم بود که این مسائل را به مسائل مشیت، اختیار، اراده، جبر و قدر و امثال ذلک ربط دهیم؛ ولی احساس می‌کنم که خیلی به درازا می‌کشد. لذا فعلاً در همین مسئله بقاء توقف می‌کنیم و وارد مباحث نقلی این قضیه می‌شویم و تمام می‌کنیم؛ چون خیلی طول می‌کشد. احساس می‌کنم که [ممکن است] دیگر از مسائل اصول خارج شویم!

تلمیذ: معلق مشیت می‌شود!!

استاد: یعنی می‌خواهید بگویید که ادامه دهیم؟! اگر این طور باشد پس مباحث نقلی هم فعلاً برای ما می‌ماند تا قضیه را در ... بکشانیم.

تلمیذ: زمان و مکان معلول ماده هستند، پس چطور در عالم برزخ و ملکوت هم هست و نمی‌شود بگوییم که اصلاً ماده خودش یک قوه تجردی هم دارد؟! ماده ثقل و سنگینی دارد ولی بالأخره یک نحوه تجردی هم خودش دارد.

تجرد وجود و تشکل آن به اشکال مختلفه

استاد: اشکالی که شما فرمودید در بحث تجرد وجود هست که وجود خودش مجرد است و این تجرد به معنای یک حقیقت محضه‌ای است که می‌تواند دارای اشکال مختلفی باشد و تمام اینها در لحاظ به هم سنجیده می‌شود؛ یعنی وقتی که ما وجود را یک حقیقت واحده بدانیم این حقیقت واحده بسیط و مطلق، قدرت و توان تشکل را دارد. یک وقت چیزی است که می‌گوییم: این قدرت و توان را ندارد، در اینجا به نحو دیگری مسئله بر آن بار می‌شود؛ فرض کنید که آب یا هوا در شرایط عادی، توان قساوت و سفتی را ندارند، آب نرم و ملایم است، هوا ماده‌ای است که در عین ماده بودن نرم و ملایم است، در شرایط عادی صحبت می‌کنیم که اینها در شرایط عادی توان ثقل و سفتی را ندارند، مثل اینکه سنگ باشند یا تبدیل به آجر شوند؛ ولی یک وقت می‌گوییم که این مایع، مایعی است که در عین اینکه نرم است ولی با توجه به شرایط خاصی می‌تواند به صور مختلفی در بیاید؛ حتی بر خلاف این عَرَض ذاتی او که به اصطلاح جنبه میعان است سفت شود؛ مثل آب که در شرایط مختلف، تقیّدات و تعینات مختلفی به خود می‌گیرد، ممکن است بخار شود و لطیف شود و به سمت آسمان صعود کند، ممکن است تبدیل به ثلج شود و سفت شود و اگر کسی یخی بر سر انسان بزند سر انسان می‌شکند،

اما هرچه آب به سرتان بزنید نمی‌شکند؛ پس ما می‌بینیم که آب توان [عوض شدن] در شرایط مختلف را دارد. وجود یک حقیقت مجرده‌ای است که در عین تجردی که دارد توان و قدرت تشکُّل به اشکال مختلف را دارد، هم می‌تواند بدون شکل باشد که عبارت است از وجود حق متعال، خداوند متعال صورت، شکل، ثقل، وزن و امثال ذلک ندارد، و هم می‌تواند با شکل و صورت باشد مانند صور برزخیه، شما صور برزخیه را که در مثال یا در خواب می‌بینید وجودی است که به شکل درآمده است.

تلمیذ: پس چرا می‌گوییم: خداوند ندارد پس باید بگوییم دارد یا ندارد؟
استاد: نه، اینکه می‌گوییم که خداوند [شکل] ندارد به این معنایی است که در خود نفس حقیقت وجود، شکل نخواهیده است؛ یعنی حقیقتی است که با شکل هم می‌سازد، معنایش این است.
تلمیذ: بالأخره دوباره شکل پیدا کرد؟
استاد: شکل پیدا کند.

تلمیذ: حالا که شکل پیدا کرد می‌گوییم که خدا این چیز را دارد؛ جسم هست مثلاً یا طول دارد یا عرض دارد.

استاد: ببینید این حقیقتی که الآن در اینجا به نام حقیقت وجود است، خود همین حقیقت وجود که عرض شد یک حقیقت بسیط است، این حقیقت بسیط است که به شکل در می‌آید، درست است؟! پس معلوم می‌شود خودش شکل نداشته است؛ ولی می‌تواند خود را به اشکال در بیاورد، درست است؟! آنکه می‌تواند خود را به شکل در بیاورد؛ درعین حال که به این شکل درآورده است [می‌تواند] به شکل دیگر در بیاورد؛ پس معلوم می‌شود لا شکل است، لا شکلی است که می‌تواند خود را به شکل در بیاورد.
تلمیذ: حالا که درآورد چرا ثقل دارد؟

استاد: حالا که در آورد ولی اینکه ذاتی اش نیست. خودش را به این کیفیت در آورده است، درعین حال با شکل دیگر می‌سازد. پس یک بی شکلی ...

تلمیذ: در مسائل عرفی هم همین‌طور است وقتی کسی یک تشکُّل خاصی داشته باشد و واقعاً هم بتواند خودش را به شکل دیگر در بیاورد می‌گوییم که این همان است و صدق می‌کند.

استاد: ببینید شما یک صوت را در نظر بگیرید، این صوتی که از دهان بیرون می‌آید منشأ، منبع و علت برای الفاظ مختلفی است که ما به کار می‌بریم. یک وقت می‌گوییم که زید، یک وقت می‌گوییم که زید، یک وقت می‌گوییم که زید یا زیداً یا فرض کنید هر لفظی که بخواهیم استعمال کنیم، از نقطه نظر سمع، تمام این سه گونه یا ده گونه تلفظ متفاوت است؛ زیداً یک‌طور است، زید یک‌طور است، زید، زیداً، زید، زید، زیداً، زید، حرف «یاء» را فتحه بدهید زید بگویید و ...، تمام آن کیفیاتی که این دهان ما می‌تواند یک لفظ را به اشکال مختلف

در بیاورد تفاوت دارد و دو قسم یک‌طور نیستند و نیاز به دقت عقلی ندارد؛ اما اگر با یک دقت عقلی کمی دقت کنیم می‌بینیم که یک ماده مشترک است که آن ماده مشترک به بالا و پایین می‌رود، درست شد؟! آن ماده مشترک صوتی است که از دهان بیرون می‌آید، آن در شرایط مختلف بالا می‌رود، پایین می‌آید، صدای وسط به خود می‌گیرد و در تمام اینها در جریان است؛ یعنی آن ماده مشترک هم در زیداً، هم در زید و هم در زید وجود دارد، به نحوی که الآن دستگاه‌هایی درست شده‌اند که کار آنها تشخیص صوت است؛ یعنی فرض کنید اگر دو نفر هر چه که باهم در صوت اشتراک داشته باشند و عین هم صحبت کنند، اما وقتی که صدای اینها را به این دستگاه و کامپیوتر می‌دهند، با آن نحوه بالا و پایین که به آن اکولایزر^۱ می‌گویند، کامپیوتر تشخیص می‌دهد که این صدا، صدای چه شخصی است. مثل امضاء می‌ماند و شنیدم در بعضی از اماکن این امر دایر و رائج شده است که چون امضاء را تقلید می‌کنند، فقط به وسیله این صدا که در یک کارت مخصوص بانکی ضبط مغناطیسی می‌شود [هویت افراد را تشخیص می‌دهند] و بعد هیچ کسی دیگر در دنیا نمی‌تواند تقلید این شخص را بکند؛ مگر اینکه کسی کارت شخص را بدزد و از بانک پول بگیرد؛ اما تا وقتی که این کارت نزد این شخص قرار دارد، به هیچ وجه کارت دیگری از روی آن نمی‌توان ساخت.

این شخص می‌رود و آن کارت را در دستگاه می‌گذارد، ضبط مغناطیسی آن دستگاه کارت را می‌خواند و تشخیص می‌دهد که این کارت، مخصوص به این شخص است، الآن این دستگاه چه چیزی را تشخیص می‌دهد؟! آیا نحوه صحبت کردن او را تشخیص می‌دهد یا به صوت او کار دارد؟! می‌گوید که من به انحاء وجود صوتی تو کار ندارم، تو می‌خواهی زیداً بگویی یا زید بگویی به من ربطی ندارد آن کیف خودت است، من به آواز تو و یواش صحبت کردن و [نحوه بیان کلمات تو کار ندارم]...

حالا می‌خواهی تو آن را بپر خان، درست شد؟! ما در بحث‌های فلسفی که عرض شد اسم این را لا بشرط مقسمی می‌گذاریم. وجود از همین قبیل است؛ وجود جوهره‌ای است که آن جوهره به اشکال مختلف در می‌آید و به هر شکلی که در آمد از آن حیطة وجود که خارج نیست، در آن حیطة وجود هست؛ ولی این وجود در این حد در نمی‌آید و داخل در وجود هست، اینجا است که می‌گوییم: وجود مجرد است.

معنای مجرد بودن خداوند متعال

اینکه می‌گوییم که خداوند متعال مجرد است یعنی یک حقیقت بلا شکل و بلا صورت است و حقیقتی است که باطن همه اشیاء اوست و اوست که از نقطه نظر علیت در معلول تأثیر می‌گذارد. این مطلبی که شما فرمودید از نقطه نظر سلسله مراتب وجود، وقتی که آن وجود مجرد شد بنابراین آن تجرد در این ماده هم هست،

قبول داریم؛ ولی صحبت در این است وقتی که آن وجود به این شکل در آمد ما اسم آن را ماده می‌گذاریم، وقتی این وجود به آن شکل در آمد ما اسم آن را مثال می‌گذاریم؛ اما حقیقت هر دوی اینها واحد است هیچ فرقی باهم نمی‌کنند، به آن شکل در آمد ما اسم آن را ملکوت می‌گذاریم، به این شکل در بیاید اسم آن را جبروت می‌گذاریم.

اختلاف در شدت، ضعف، قوه، نقصان، فعلیت و کمال است و این اختلاف باعث تغایر ماهوی حقیقت وجود نمی‌شود، اختلاف باعث تغایر تعینات وجود می‌شود، این طور نیست که ماهوی خود وجود باهم تفاوت داشته باشند.

«زمان، معلول ماده است» یعنی چه؟

بناءً علی‌هذا وقتی می‌گوییم: زمان معلول ماده است به این معنا است که برای تحقق زمان احتیاج به ماده داریم؛ یعنی از ماده است که زمان به وجود می‌آید، تا ماده‌ای نباشد زمانی وجود ندارد و این منافات ندارد با اینکه ممکن است صور برزخی هم مؤلّد زمان باشند، چه اشکالی دارد؟! ولی صحبت در این است که زمانی را که ما الآن از آن صحبت می‌کنیم مخلوق و معلول برای ماده است، ما زمان را چه امر حقیقی بگیریم یا امر اعتباری بگیریم بنا بر مبنای اصح، باز در اینجا دخالت ماده شرط لاینفک و ضروری است؛ اما همین زمان که الآن در اینجا معلول ماده است پس باید با شرایط ماده تطبیق کند، آیا غیر از این است؟! آیا شما این زمان را می‌توانید در مثال ببرید؟!

تلمیذ: بین آنها که فرق نیست، به آنها زمان می‌گوییم.

استاد: عیب ندارد زمان بگوییم، مگر به ایام ربوبی ایام نمی‌گویند؟! زمان نمی‌گویند؟! فرض کنید که ﴿وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^۱ هم همین است یا اینکه ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۲.

تلمیذ: این در مقام علت است.

استاد: اصلاً می‌گویند که ما کل جریان عالم وجود را در شش یوم خلق کردیم، یوم یعنی چه؟!

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۴۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۴۸:

«و به درستی که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از سال‌هایی که شما به شمارش می‌آورید.»

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۵۴. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۴:

«تحقیقاً پروردگار شما خداوند است آن که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.»

تلمیذ: اینجا که زمان معنا ندارد.

معنای ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾

استاد: احسنت، آن زمان به معنای دور است، در تفاسیر هم هست. آن زمان، آن یوم به معنای دور است، یعنی ما در شش دور و شش تنزل قرار دادیم؛ این شش تا عبارت است از سماوات سبع که آن سماوات آخر مقام ذات است، این همان انطباقش بر همین سِتَّةِ ایام است. در اینجا زمانی که برای ماده است و مخلوق ماده است، آیا شما همین زمان را می‌توانید در مثال ببرید؟! مثال که ماده نیست، مثال برزخ بین تجرد و ماده است. تلمیذ: آن خودش یک زمانی لازم دارد.

استاد: ما فعلاً که به آن نرسیدیم، فعلاً شما به حکم اللهم بیر بیر، تأمل بفرمایید! ما در اینجا زمان را مخلوق ماده می‌دانیم؛ آن وقت چطور ممکن است که این زمان را در مثال هم بدانیم؟! ممکن نیست پس زمانی که ما الآن از آن صحبت می‌کنیم زمان مادی است؛ یعنی معلول ماده است، زائیده شده ماده است، انتزاع و اعتبار از ماده است، این درست شد؟! حالا در عالم برزخ می‌رویم که عالم مثال است، آیا در آنجا زمان هست؟! بله، چه زمانی است؟! مناسب با خودش، به ما چه مربوط است؟! ما در خود عالم برزخ زمان داریم، صبح، ظهر و شب داریم.

تلمیذ: بر چه اساسی؟! اینجا مگر انتزاع نیست؟!

استاد: بله.

تلمیذ: انتزاع دیگر ماده نیست که حرکت داشته باشد.

تبیین نحوه وجود زمان در عالم مثال

استاد: چرا ندارد؟! آنجا صورت است و هر جا که صورت است در آنجا گذشت است و در هر جا که گذشت است حرکت است، در همان جا حرکت است. در آنجا این صورت مثالی حرکت می‌کند یا نمی‌کند؟! الآن افرادی که در عالم برزخ هستند نمی‌گویند که حرکت کردیم، رفتیم به آن باغ رسیدیم؟! نمی‌گویند باغی بود یا قصری درست کرده بودند؟! شما در خواب می‌بینید، در روایات هم که زیاد است. از اینجا حرکت کرده است به آن سبزه‌زار رفت و به قصرش رسید، بالآخره یک زمان را طی کرد یا نکرد یا طرفه‌العین بود؟! تلمیذ: زمان که مختص ماده نیست.

استاد: نباشد ولی زمان ماده، معلول ماده است، این صحبت ما است. زمان ماده، معلول برای ماده است و زمان مثال معلول برای مثال است و هَلُمَّ جَرّاً، آیا بالا زمان هست یا نه، دیگر به آن کار نداریم. حالا صحبت در این است، اگر آن زمان مثالی بخواهد در ماده تحقق پیدا کند مثل این است که پنج دقیقه‌اش، پانصد سال راه است، درست شد؟! قضیه این است. بنابراین در مثال زمان متناسب با خودش است، در عالم ماده زمان متناسب

با خودش است و هیچ کدام به همدیگر ربطی ندارند.

تلمیذ: ممکن است که شخصی در خواب مثلاً چند دقیقه بیشتر نخوابیده است ولی خیلی از مطالب را مثلاً ببیند و در خواب ادراک کند، بگویند و وقت بگذرد ...

استاد: ببینید اصلاً به طور کلی مسئله خوابیدن هیچ ارتباطی با آن طرف ندارد؛ ممکن است شخص ده ثانیه بخوابد ولی به اندازه ده سال خواب ببیند؛ یعنی فرض کنید که ده سال در عالم مثال حرکت کرده است، حالا اگر شما آن ده سال در مثال را در ماده بیاورید من باب مثال ده میلیون سال می شود، از اوّل تا آخر خوابش در عرض ده ثانیه بوده است.

حکایتی از مشاهده وقایع یک سال در یک ثانیه

یک قضیه برای شما بگویم؛ یکی از دوستان تعریف می کرد که من در مشهد بودم و به جایی می رفتم، سوار ماشین شدم از چهارراه شهدا به سمت میدان شهدا در مشهد حرکت می کردم. در همین فاصله که می رفتم یک مرتبه کل جریان در یک ثانیه برای من پیدا شد؛ یعنی یک چشم به هم زدن، این صورت مثالی بود که مشاهده کردم؛ مشاهده کردم که فرض کنید زید بن ارقمی را می گیرند و بعد او را مدت ها در زندان نگه می دارند، حالاتی که بر او در زندان گذشته بود، شکنجه هایی که دادند، مسائلی که به سرش آمد همه را برای من نقل کرد. چند ماه او در آنجا بود بعد او را به جهتی از زندان آزاد می کنند، او به تشییع پدرش در مشهد می آید و تشییع می کند و در آنجا از او التزام می گیرند که فردا باید خودت را به فلان مرکز معرفی کنی، او از مشهد از طریق مرز پاکستان با ایادی که داشت فرار می کند و به پاکستان می رود، مدت ها در پاکستان می ماند بعد از آنجا به آلمان می رود، شش ماه در آلمان زندگی می کند؛ چون در آنجا هم منزل داشت. شخص بسیار متمولی بود. بعد مجدد در اینجا [مشهد] قضایایی اتفاق می افتد زنش را حبس می کنند و تضییقاتی برایش قائل می شوند، از طریق مرز ترکیه با طریق غیر عادی و قاچاق به اینجا می آید و وقتی که به تهران می رسد به منزل خودش می رود، یک مرتبه می بیند که [اهل خانه] نیستند، بعد به منزل مادرزنش می آید، مأمورین وقتی که مطلع می شوند یک دفعه به منزل می آیند، به اندازه ای او را جلوی اقوامش می زنند که بی هوش می شود و بعد او را می گیرند و می برند بعد از یک هفته هم جنازه اش را تحویل اقوام می دهند، می گویند که بیایید فلانی مُرده است.

حالا ما به حق و ناحق بودن این قضیه کار نداریم و این مسائلی بوده است که ما هم از این مسائل خیلی اطلاع نداریم؛ لذا نمی توانیم کسی را هم متهم کنیم که آیا این صحیح بوده یا نبوده است؟! این دیگر به ما مربوط نیست. صحبت در این است که تمام این قضایایی که اتفاق می افتد که حدود یک سال طول می کشد، این شخص در یک ثانیه می بیند، به نحوی که خصوصیات اینها را برای دوستانش تعریف می کند من جمله برای ما که این طور شد، آن طور شد و همه اینها منطبق با واقع بوده است، بدون یک سر سوزن [اشتباه]. قضایایی که

هنوز اتفاق نیفتاده است! یعنی بعد از چند ماه این شخص را دستگیر می‌کنند، نه‌اینکه الآن او را گرفته‌اند! اگر از این مسئله و حرکتی که در آن موقع او دیده است سؤال کنند که این سیری که بر تو گذشت چقدر طول کشید؟! می‌گویند که تمام اینها را در یک سال [در عالم مثال] دیده است، در عالم ماده چقدر از او وقت گرفته است؟! یک ثانیه! پس اصلاً [آیا] می‌توانیم ما بگوییم که این یک ثانیه وقت گرفته است یا نیم ثانیه یا شاید حتی بیشتر نبوده است؟! می‌توانیم؟! شاید این طور باشد.

رابطه ادراکات عالم مثال و زمان سپری شده در عالم ماده

لذا ادراکات عالم مثالی با زمانی که در عالم ماده بر ماده می‌گذرد هیچ‌گونه ارتباط و تناسبی ندارد. ما خیال می‌کنیم این شخص در عالم خواب، خواب می‌بیند یک‌دفعه او را صدا می‌زنند و از خواب بیدار می‌شود، می‌گویند که چرا صدا زدید من از خواب بیدار شدم! آیا این شخص از همان اول که خواب بوده است شروع کرد به خواب دیدن؟! و این مدت خوابش منطبق شد بر آن موقعی که صدای خُر خُرش بالا رفته است؟! نه، شاید در همان یک ثانیه آخری که از خواب بیدار می‌شود، همان ثانیه این خواب‌ها را دیده است و خیال کرده است که این قدر طول کشیده است یا اولش دیده است. این یک مسئله دیگری است که بر نفس و بدن یک زمان می‌گذرد، برای روح و مثال زمان دیگری می‌گذرد. این بدن که خوابیده است، فقط زمان بر این بدن می‌گذرد، دیگر این زمان بر او نمی‌گذرد تا اینکه بگویند که این زمان منطبق بر آن زمان است. این زمان خودش را طی می‌کند آن هم زمان خودش را طی می‌کند و این دو هیچ ربطی به همدیگر ندارند.

تلمیذ: این سؤال را جلسه قبل هم پرسیدم، ببخشید اگر سؤال تکراری است به‌خاطر اینکه این مطلبی که شما کراراً فرمودید که کل عالم یک تجلی بیشتر نیست، آن هم تجلی حق تعالی است، آن شعر حافظ هم که شما فرمودید:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد^۱

بنا بر فرمایشی که فرمودید که عالم ماده با زمان خود بالاجمال در عالم مثال اند گرچه عالم مثال کشف تفصیلی برای خودش هست؛ ولی نسبت به عالم بالاتر اجمال است بنابراین تجلی اگر بخواهد به یک تجلی در زمانی که - گرچه زمان غلط است من باب مثال عرض می‌کنم - این تجلی واحدی که صورت گرفت در این صورت باید کل عالم ماده من اوله الی ختمه با زمانش با همان انتزاعاتش، متزعش، متزع عنه و تمامش در آن تجلی باشد و حتی در عین کشف تفصیلی باشد ولی شما فرمودید که در اجمالش هست.

استاد: منظور از اجمال در اینجا چیست؟ مثالی برای شما بیان کنم؛ شما شخصی را که از دنیا رفته است

^۱ دیوان حافظ، غزل ۱۱۱.

خواب می بینید و احساس می کنید که او از دنیا رفته است و الآن من با او صحبت می کنم؛ یعنی یک انتقالی از ماده به معنا انجام شده است، این را احساس می کنیم و الآن ما با شخصی صحبت می کنیم که دیگر در میان ما نیست، این یک طور ادراک است. یک وقت هم ادراک این است که ما افرادی را که فوت کرده اند در خواب می بینیم و انگار اینها زنده هستند، خیلی اتفاق می افتد، لذا صبح بیدار می شویم می گوئیم که اصلاً انگار نمرده بود؛ یعنی وقتی باهم صحبت می کردیم انگار زنده بود. این حالت حیاتی که الآن ما در خواب احساس می کنیم که او الآن زنده است برای چیست؟! این مثالش است، بدنش را که از دست داده است؛ ولی این حالت حیات نشان دهنده این است که الآن در خود ماده هم این حالت حیات وجود دارد چون شما الآن این را می گوئید، نه اینکه بدن دارد.

تلمیذ: ما باید برای عنصر بحث کنیم؛ ماده با عنصرش.

استاد: منظور من هم همین است، من هم خودم می دانم الآن این پودر و خاکستر شده است، الآن دیگر بدنی وجود ندارد، اصلاً مثل هندوها این را سوزاندند و خاکسترش را هم در رودخانه ریختند و تمام شد. وقتی که شما این را می بینید و احساس می کنید که الآن او حیات و زندگی دارد، این حیات و زندگی برای شما چه معنایی را می رساند؟! این معنا را می رساند که تغییر و تبدل و انتقال، دخالتی در حیات او نداشته است و الآن هم این شخص حیات دارد، همان طوری که قبلاً حیات داشته است، در عین اینکه شما ناظر به ماده و دنیا هستید، چون خودتان را در این دنیا می بینید. یک وقت خواب می بینید که این شخص فوت کرده است و الآن با او حرف می زنید یعنی یک حالت ماده ای را و دنیا را می دانستید که او قبلاً بوده است و این شخص از این ماده به عالم مثال منتقل شده است، لذا می گوئید که الآن با او صحبت می کردم و می گفتم که خیلی وقت است که شما به آنجا رفته ای، بگو چه خبر است؟! آیا ندیده اید؟! می گویند که آدم مرده ها را می بیند دیگر؛ می گویند که شما به آنجا رفته اید چه خبر است؟! پس معلوم می شود این شخص به دو طرف قضیه شاعر است؛ هم به ماده که قبلاً او بوده است و هم به الآن که او نیست، لذا می گوید که حالا که آنجا رفته ای از آنجا خبر بده و بگو چه خبر است و خیلی هم اتفاق می افتد. یک وقت هم اصلاً این طور نیست انسان می رود و با طرف صحبت می کند انگار این طرف در دنیا وجود دارد.

تلمیذ: در خواب یا بیداری؟!

استاد: در خواب می بیند انگار او در دنیا بوده است او که در خواب نمی فهمد که این مثال است، ما اینجا خودمان این مثال و برزخ و امثال ذلک را درست می کنیم. وقتی شما در مثال هستید و با شخصی صحبت می کنید آیا می گوئید که بنده صورت مثالی تو را می بینم؟! این طور حرف می زنید؟! این طور نیست. اگر این طور بگوئید می گوید که چه می گوئید؟! مثال چیست؟! برزخ چیست؟! وقتی شما در خواب شخصی را می بینید انگار در

این دنیا با او صحبت می کنید، این طور با او برخورد می کنید و وقتی از خواب بیدار می شوید می بینید که خبری نیست بعد این دو قضیه را کنار هم می گذارید و می گوید: من که اینجا هستم و هیچ خبری در اینجا نیست، پس من باب مثال این خانمی که الآن داشتم با او صحبت می کردم چه کسی بود؟! می فهمید که آن عالم مثال بود اما در دنیا شانس نداریم، در دنیا همین، هیچی نیست! الآن شما این ادراکی که از او می کنید و با او صحبت می کنید و او الآن در این دنیا هست، آیا در آن موقع در ادراک تان اشتباه می کردید یا نه؟!

تلمیذ: اصلاً هیچ چیز نیست.

استاد: اصلاً هیچ چیز نیست؟! واقعاً و واقعاً شما ادراک می کنید و بر این ادراک تان ترتیب اثر می دهید به طوری که اگر به شما در همان موقع که به طرف چسبیده اید، بگویند که آقا این مثال است، خیال است، می گوید که برو پی کارت یعنی چه مثال است؟! این حرف ها چیست؟! واقعیت را می بینم! بعد هم بیدار می شوید می بینید که بله واقعیت بوده است!

فرق عالم ماده با مثال

الآن این معنا به ذهن انسان می رسد که در بین ماده و مثال هیچ فرقی نیست جز اینکه حقیقت ماده همان مثال است؛ یعنی وجود و بقاء ماده عبارت است از وجود و بقاء مثال، برای اینکه از آن مرحله به این مرحله منتقل شوید فقط باید پوست عوض کنید، حالا اگر در آن پوست هستید همین ماده را می بینید، مثال نمی بینید به مثال که نچسبیده اید، اما فرض کنید در خواب واقعاً به یک عنصر مطلوب و این حرف ها چسبیده اید، مثال می بینید؛ در اینجا وقتی که بیدار می شوید مثال را دیگر نمی بینید آن طرف را می بینید؛ پس هیچ فرقی در اینجا حاصل نشده است غیر از ادراک، فقط ادراک شما عوض شده است و الآن شما بین ماده و مثال هیچ فرقی ندیده اید و همان شرایط است حتی او را قوی تر می بینید.

تلمیذ: قبول است ولی وقتی می گوئیم: «ماده»، بالأخره ما یک ...

استاد: یعنی ادراک شما در اینجا عوض می شود همان طوری که عرض کردم مرحله خفا و مرحله ظهور است، تابه حال این ادراک را می کردید الآن [آن را].

کیفیت مشاهده صورت ملکوتی اشیاء

فرض کنید که من این آب را می خورم، این آب با این چشم و ذائقه مادی، الآن برای من چه صورتی دارد؟ یک صورت ماهیتی دارد که اولاً بارد است - جای شما خالی بنده به جای شما میل می کنم! - بی رنگ است، بی مزه است و رفع عطش می کند. این دید و ادراک من نسبت به این آب است. اما اگر این آب غصبی باشد و ادراک من نسبت به مسئله برزخ باز شده باشد وقتی می خواهم این آب را بخورم نگاه می کنم می بینم که این آب پر از عفونت و لجن است، این آب نیست این اصلاً لجن است. من گفتم که برای من آب بیاور چرا

رفتی لجن آوردی؟! می گوید که من رفتم شیر را باز کردم و آب برداشتم! نه آقا این لجن است، اصلاً برو بیرون بریز!

من اصلاً آب نمی بینم اصلاً آبی برای من در اینجا مشاهده نمی شود که آب را به صورت لجن بینم. آقا این لجن است، این خون است، مگر بوی تعفن آن را نمی فهمی؟! در اینجا چه شده است؟! مایع که فرق نکرده است، این مایع همین است. آنچه که در اینجا عوض شده ادراک است، این چشم دیگر بینایی خودش را از دست می دهد؛ چون بینایی این چشم به این است که نور منعکس شود به یک جسم و برگردد تا چشم ببیند، وقتی شما با این چشمستان لجن می بینید، دیگر آب نمی بینید پس این بینایی چشم کجا رفت؟! در آنجا روح آمد غلبه کرد و این آلات را در مثال به استخدام خودش گرفت، درست شد؟! پس چیزی را می بیند و می شنود که دیگران نمی بینند و نمی شنوند، پوست عوض شد، همین که پوست عوض شد آب تبدیل به لجن شد چون آب غصبی است، آب دزدی و حرام است. صورت ملکوتی آب حرام عفن، لجن، کدورت و قاذورات است. درست شد؟!

حالا اگر شخصی هردو را داشته باشد یعنی در عین اینکه نگاه به این آب می کند، نگاه به آن باطن هم بکند، او پیغمبر می شود؛ پیغمبر است که در عین حال که آب را می بیند قاذورات و آن بوی عفن و کدیر آن را هم می بیند، این را مقام جمعیت می گویند؛ یعنی در عین اینکه توجه به عالم ماده دارد، توجه به باطن ماده هم دارد، به باطن باطنش هم توجه دارد، به باطن باطن باطنش تا می رسد به مرحله تجرد محضه که همان نور وجود محض است. بناءً علی هذا این طور نیست که الان این آب است و در آن کدورت نیست، این آب بودنش از بین می رود و کدورت جایش می آید، نه! در عین اینکه این ماء است آن جنبه را هم دارد ولی باید ادراک عوض شود. این یک مثال بود.

حالا سراغ مانحن فیه می آییم، در سلسله و مراتب علیت، هر کدام از این مرتبه در مرتبه دیگر اثر می گذارند؛ یعنی مرتبه علت، در معلول اثر [می گذارد]، این معلول اثر در این معلول، این معلول تا به عالم دنیا برسد و بنا بر سلسله علیت این نردبان از معلول که ماده است حرکت می کند، به مثال می رود، مثال به ملکوت می رود، ملکوت به جبروت می رود، جبروت به لاهوت - بعضی ها عکس گفته اند - تا به مقام ذات می رسد، حالا ما در اینجا یک تشبیه مکانی کردیم. ولی صحبت در این است که آیا ما معتقد هستیم بر اینکه آن علت اول به افاضه حضرت حق خلق شد یا معتقد نیستیم؟! وقتی علت اول خلق می شود آیا دست روی دست می گذارد و یک مدت همین طور می ماند و بعد استارت می زند و یک معلول درست می کند یا همین که علت خلق شد معلول بعدی آن را هم خلق کرد؟!

تلمیذ: جمع تألیفی می شود.

استاد: بله، آیا دست روی دست می‌گذارد، یک سال می‌گذرد تجدید قوا می‌کند، بعد استارت معلول را می‌زند تا عالم ملکوت را درست می‌کند؟ یا نه، وقتی که جبروت درست شد، ملکوت هم به‌نحو علی با آن درست شد و وقتی که آن درست شد، مثال هم درست شد و وقتی مثال درست شد، ماده هم درست شد. حالا صحبت در این است که اگر شما آن اولین مرحله علیت را در نظر بگیرید، وقتی کسی در آن مرحله علیت باشد آیا وجود زید را احساس می‌کند یا احساس نمی‌کند؟! احساس می‌کند، احساسش چگونه است؟!

تلمیذ: همان حقیقتش است.

استاد: حقیقت یعنی چه؟!

تلمیذ: همان باطنش است.

استاد: باطن یعنی چه؟!

تلمیذ: آن علت اولیه‌اش را احساس می‌کند وجود مادی‌اش را نمی‌تواند احساس کند.

استاد: مثلاً شخصی اصلاً به دنیا نیامده است، شما او را در خواب می‌بینید و با او صحبت می‌کنید انگار

در این دنیا هستید چه چیز او را احساس می‌کنید؟

تلمیذ: ما چون درس خواندیم کمی وجود را احساس می‌کنیم!

استاد: حالا این قضیه بماند إن شاء الله برای جلسه دیگر چون وقت گذشته است. چون بنا بر این است که این بحث را ادامه بدهیم از این نقطه نظر دیگر من این مثال‌ها را بیان کردم تا اینکه روی این قضایا فکر شود و همین مسئله را پیگیری کنیم. آن وقت جالب این است که وقتی از خواب بیدار می‌شوید می‌بینید که عرق روی پیشانی‌تان است؛ این عجیب است یا مثلاً در عالم مثال کسی می‌آید یک قرانی کف دست شما می‌گذارد و وقتی که بیدار می‌شوید می‌بینید که یک قرانی در دست شما است، این از کجا آمد؟!

تلمیذ: تنزل عالم است.

استاد: تنزل است، تنزل ماده به این می‌گویند.

تلمیذ: همین تنزل وقت برده است، زمان برده است.

استاد: نه هیچ زمان نبرده است یعنی خلق الساعة است، اصلاً وقت نبرده است چون آنجا زمانش به اینجا

ربطی ندارد.

تلمیذ: یعنی صد سال پیش حضرت آدم ...

استاد: در آن زمان حضرت آدم علیه السلام بوده است، اگر شما چشم داشتید در خود زمان آدم یک قرانی

را کف دست می‌دید.

تلمیذ: می‌دانم، بالحقیقة می‌بینم، بالمثال می‌بینم ...

استاد: حقیقت و مثال یعنی چه؟! حداقل این عبارت را من نمی فهمم، از آب پاش پایین تر با ما حرف
بزنید! این حقیقت و این حرف ها چیست؟! خودش را می دیدید، این دیگر حقیقت ندارد، خودش را می دیدید.
من ادراکم به حقیقت و صورت و واقعیت و این مسائل نمی رسد!

تلمیذ: ادراک بنده هم که بالا نمی آید!

استاد: بله ولی من دیدم دیگر نمی شود یعنی انرژی صرف شده است و اذهان هم مشغول شده است اگر
بخواهم این تفاوت مثال و ماده را بردارم ...، إن شاء الله برای جلسه بعد باشد.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ